



برون شو ای غم از سینه، که لطف یار می آید

برون شو ای غم از سینه، که لطف یار می آید  
تو هم ای دل ز من گم شو، که آن دلدار می آید  
نگویم یار را : « شادی » که از شادی گذشته ست او  
مرا از فرط عشق او ز شادی عار می آید  
مسلمانان ! مسلمانان ! مسلمانی ز سر گیرید  
که کفر از شرم یار من مسلمان وار می آید  
پرو ای شکر ! کاین نعمت ز حد شکر بیرون شد  
نخواهم صبر گرچه او گهی هم کار می آید 1  
روید ای جمله صورتهای که صورتهای نو آمد  
علمهاتان نگون گردد که آن بسیار می آید  
در و دیوار این سینه همی درد ز انبوهی  
که اثر در نمی گنجد، پس ، از دیوار می آید

مولانا جلال الدین محمد بلخی  
به کوشش محمد رضا شفیع کدکنی

1 کار می آید - به کار می آید. حرف اضافه را مولانا حذف کرده و این کار در آثار او فراوان دیده می شود  
آن نفسی که با خودی یار چه کار آیدت و آن نفسی که بی خودی یار چه کار آیدت ؟